

فصلنامه علمی پژوهشی کتاب قیّم
سال دوّم (۱۳۹۱)، شماره ششم

امامت و خاتمیّت از دیدگاه قرآن و روایات

محمدتقی شاکر اشتیججه^۱

رضا برنجکار^۲

چکیده

مسأله مهم در ارتباط امامت و نبوت، تبیین چگونگی ارتباط امامت با پایان نبوت است. بررسی این مسأله با تفکیک شئون امام و دانستن چگونگی تحقّق آن ممکن است. مطابق رهنمود آیات و روایات، دانش حلال و حرام و همچنین آگاهی از قرآن توسط پیامبر اکرم (ص) به ائمه اطهار انتقال یافته و نقش امام نسبت به این علوم، تبیین و تفسیر است و وجود امام شاخصی برای رفع اختلاف و آشکار نمودن علوم انتقالی از پیامبر است. امام علاوه بر جایگاه کمال بخشی و تحقّق بخشیدن استمرار ختم نبوت، نقش هدایت ویژه یا همان امامت به معنای خاص آن را نیز برعهده دارد، از این رو، جایگاه و شأن هدایتی مخصوص امام اقتضای علم و آگاهی مناسب با آن را دارد. در حقیقت با خاتمیّت، دوران نزول و تشریح قوانین جدید به اتمام رسیده است و اینگونه نیست که لازمه خاتمیّت، پایان یافتن تمام مناصب و شئون همراه با پیامبر باشد.

واژگان کلیدی: هدایت، خاتمیّت، قرآن، امام، حلال، حرام.

۱. پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت (ع)، دانش‌آموخته حوزه علمیه، دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث

(نویسنده مسئول) / 14mt.shaker@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه تهران (پردیس قم) / berenjkar@ut.ac.ir

طرح مسأله

سؤال محوری نوشتار حاضر این است که امامت و برخوردارِ امام از برخی شئون پیامبر چگونه با موضوع خاتمیّت قابل جمع است؟ این پرسش که به صورت کلی و باجمال مطرح می‌شود، مکتب تشیع را به دلیل نسبت دادن شئون پیامبر خاتم به افرادِ معینی پس از ایشان، متهم به تزلزل در اعتقاد یقینی خاتمیّت می‌کند و مفهوم خاتمیّت را در این مکتب مفهومی سست و رقیق شده معرفی می‌نماید. کسانی که به طرح مسأله تناقض امامت و خاتمیّت پرداخته‌اند مواردی را به عنوان منزلت استمرار یافته پس از خاتم الانبیاء (ص) در تفکر شیعه مطرح نموده‌اند که به موجب آنها، مسأله خاتمیّت، مهر پایانی به تحقق این ویژگی‌ها برای انسان‌های پس از خاتم النبیین است و اگر کسی یکی یا همه این شئون را برای فرد یا افرادی پس از آخرین پیامبر الهی مطرح نماید به همان میزان ضربه به مسئله خاتمیّت زده و تزلزل در آن عقیده ایجاد نموده است. برای دستیابی به این ویژگی‌ها مروری بر پرسش‌های مطرح شده در این زمینه لازم است.

سؤال این است که، «چگونه می‌شود پس از پیامبر خاتم کسانی درآیند و به اتکای وحی و شهود، سخنانی بگویند که نشانی از آنها در قرآن و سنت نبوی نباشد و در عین حال، تعلیم و تشریع و ایجاب و تحریمشان در رتبه وحی نبوی بشیند و عصمت و حجیت سخنان پیامبر را پیدا کند و باز هم در خاتمیّت خللی نیفتد؟ پس خاتمیّت چه چیزی را منع و نفی می‌کند و به حکم خاتمیّت، وجود و وقوع چه امری ناممکن می‌شود؟ و چنان خاتمیّت رقیقی که همه شئون نبوت را برای دیگران میسور و ممکن می‌سازد، بود و نبودش چه تفاوتی دارد؟» (سروش، ۱۳۸۹، صص ۵۴-۵۵) «سخن در این است که امامت را شرط کمال دین شمردن و امامان را برخوردار از وحی باطنی و معصوم و مفترض الطاعه دانستن - چنانکه شیعیان می‌دانند - چگونه باید فهمیده شود که با خاتمیّت ناسازگار نیفتد و سخنشان در رتبه سخن پیامبر ننشیند و حجیت گفتار او را پیدا نکند؟» (سروش، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

اینها گزیده‌های اصلی شبهاتی است که به زبان امروز گفته شده است - هرچند ریشه آنها را باید در افکار افرادی مثل اقبال و دهلوی و حتی پیشتر از آن جستجو نمود (قدردان قراملکی، ۱۳۸۸، صص ۱۵۶-۱۵۷) - و در آن علاوه بر نمایش تنافی میان امامت و خاتمیّت، ادعا شده است امامان شیعه برخوردار از وحی و حق تشریع هستند. از آنجا که این ادعا درباره پیشوایان شیعه با استناد به مطالبی درون مذهبی مطرح شده است، این مقاله بر آن است که پاسخی متین

با استناد به آیات و روایات (فریقین) ارائه و روشن نماید که نقش و جایگاهی که قرآن و روایات برای مقام امامت بیان داشته‌اند با تصویر مطرح شده برای امام در این سخنان تناسبی ندارد. فهم نادرست و برداشت غیر متکی به منابع اصیل از منزلت امام و رابطه آن با نبوت در تفکر شیعه زیربنای ابهاماتی در مسأله امامت و چگونگی امکان آن پس از ختم نبوت شده است.

بررسی گونه رابطه امام با قرآن به عنوان آخرین آیین و کتاب الهی و چگونگی پیوند امام با مؤمنین و مردم پس از ختم نبوت و همچنین، وجه ارتباطی امام با احکام و حلال و حرام، سه بُعدی هستند که تصویر نادرست ارائه شده از آنها سبب توهم تعارض امامت با خاتمیت گردیده است. از این رو، لازم است با تحلیل محورهای سه‌گانه، به نقش و جایگاه امام در نظام عقیدتی شیعه نزدیک شویم و به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مفهوم امامت، مرز خاتمیت را درمی‌نوردد و یا بدون هیچ تعارض و تنافی، وجود پیوندی عمیق میان این دو ضرورت دارد؟ این تبیین نیاز به بررسی مسأله هدایت، ریشه‌ها و گونه‌های آن، خصوصیت هدایت انسان، نقش پیامبر در این هدایت و سرانجام نقش هدایتی امام دارد.

حق هدایت و گونه‌های آن

باورها و رفتار انسان که منجر به کسب ملکاتی برای او می‌شود همیشه همراه او خواهد بود. از این رو، خداوند نیاز به کمال انسان را پاسخ و هدایت را حق منحصر خود دانسته است: ﴿قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى﴾؛ بگو هدایت، تنها هدایت الهی است (البقره/ ۱۲۰). آیات قرآن دلالت می‌کنند که حق هدایت ذاتی، تنها برای آن کسی است که ذاتاً مهتدی باشد یعنی به غیر خود نیازی ندارد، تا بتواند هادی دیگران گردد (یونس/ ۳۵). از این رو، قرآن کریم بر اساس خالقیت و توحید ربوبی و تشریحی که از آن، با الفاظ مالکیت و تدبیر امر تعبیر نموده، سرپرستی و سعادت‌مندی و به کمال رساندن انسان را با توجه به علم و قدرت مطلق خداوند متعال، حق منحصر او دانسته است.

هدایت الهی را می‌توان از جهت مراتب هدایت و بهره‌مندان از آن، به سه بخش تقسیم نمود.

۱. هدایت عام

قرآن بیانگر وجود هدایتی عام برای تمام موجودات از طرف خداوند متعال است. هدایتی که اشیاء به واسطه آن به سوی کمال و هدفهای خود راهنمایی و سوق داده می‌شوند. هیچ مخلوقی و موجودی از تحت این قانون فراگیر بیرون نیست و خداوند این هدایت را برای همه، حتی بر عهده خود دانسته است: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حُلُقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده سپس هدایت کرده است (طه/ ۵۰).

۲. هدایت نوع انسان

در خصوص انسان که «موجودی است زنده و صاحب شعور که حیاتش در همبستگی بینش و کوشش و فهم و عمل او ظاهر می‌شود و علمش در تنظیم فعلش، تاثیرگذار و کارش در افزایش فهم او، سودمند است؛ هدایت او در رهبری و راهنمایی‌های علم و عمل انسان آشکار می‌گردد و با افزایش اندیشه و انسجام عمل، حیاتش که وسیله هماهنگی کوشش و بینش اوست رشد می‌نماید» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۶۰). پس، انسان نیازمند هدایتی تشریحی است که این راهنمایی و بیان قانون الهی، از طریق ابلاغ دین برای تمامی انسانها صورت پذیرفته است و خداوند متعال راه را به مؤمن و کافر نشان داده است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس (انسان/ ۳). آیه دلالت دارد خداوند علاوه بر هدایت تکوینی تمام موجودات، خصوص انسان را از هدایت تشریحی نیز برخوردار نموده است.

۳. هدایت ویژه (هدایت پس از هدایت)

کمال انسان وابسته به افعال اختیاری و ارادی اوست. منشأ افعال انسان را اعتقادات نظری و عملی او تشکیل می‌دهد که در نتیجه برخورد با حوادث، آنچه را در قوه و استعداد دارد به فعلیت می‌رساند تا نهفته‌های خود را به سرانجام، و کمال لایق خود یعنی سعادت یا ضلالت نائل سازد. از این رو، تشریح الهی تنها برای نظام بخشیدن به جوامع بشری نیست؛ بلکه برای تکمیل خلقت اوست، تا او را به هدفی که در خلقتش می‌باشد نزدیک نماید (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۹۹). واکنش مثبت انسان به این هدایت تشریحی می‌تواند هدایتی افزون را برای او

فراهم آورد. رسیدن به این هدایت ویژه یا پاداشی، با حسن اختیار و پذیرش هدایت تشریحی است: ﴿وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾؛ و هر کس به خدا ایمان آورد، خداوند قلبش را هدایت می‌کند (التغابن / ۱۱)؛ ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾؛ کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد (محمّد / ۱۷). از این هدایت به «ایصال به مطلوب»، «تسدید» و «تأیید» نیز تعبیر شده است. ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾؛ از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند (المائده / ۱۵ و ۱۶). در این آیات، همانگونه که سخن از نور و کتاب مبین - برای هدایت همه انسانها از طرف خداوند - شده است؛ از هدایت مؤمنان طالب رضوان سخنان به میان آمده است. خداوند متعال در آیات زیادی به این ولایت و هدایت ویژه مومنین اشاره نموده است (آل عمران / ۱۲ و ۶۸، البقره / ۲۵۸، یونس / ۹، الأنعام / ۱۲۲).

انتقال هدایت به انسان

ارتباط مستقیم و دیدن خدا برای انسان امری محال است؛ از این رو، خداوند از اسبابی مرتبط برای انتقال فیض و پیام خود به انسان استفاده نمود: ﴿وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْسُونَ مَطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾؛ تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود (که از روی نادانی و بی‌خبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است؟ بگو: (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند و) با آرامش گام برمی‌داشتند، ما فرشته‌ای را به عنوان رسول، بر آنها می‌فرستادیم (چرا که رهنمای هر گروهی باید از جنس خودشان باشد) (الإسراء / ۹۴-۹۵).

آیه پیشین به دو مطلب اشاره دارد: اول اینکه زندگی بشر زمینی و مادی است، دوم آنکه هدایت الهی تنها از راه وحی امکان‌پذیر است؛ اما همه افراد قابلیت دریافت وحی الهی را ندارند. از این رو، خداوند سبحان از میان خود انسانها افرادی را که از شرایط و توان دریافت و انتقال برخوردار باشند انتخاب نمود. امام صادق (ع) در بیان اثبات نبوت و رسالت یا همان طریق انتقال هدایت تشریحی، از این استدلال بهره می‌جوید (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۶۸).

آیه ۱۵۱ سوره بقره درباره این انعام بزرگ، می‌فرماید: همانگونه (که با تغییر قبله، نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را پاک کند و به شما، کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی‌دانستید، به شما یاد دهد (البقره / ۱۵۱). مفاد جمله ﴿وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ دلالت می‌کند بدون هدایت پیامبر، هرگز انسان‌ها نمی‌توانند به علوم و حیانی دسترسی پیدا کند. به همین دلیل، ولایت، اطاعت و هدایت که از امور اختصاصی برای خداست به پیامبران و برگزیدگان از انسان‌ها برای تحقق یافتن هدایت الهی نسبت داده شده و خداوند ایشان را واجب‌الاطاعه، ولی و هادی معرفی نموده است: ﴿التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است (الأحزاب / ۶) و خداوند اطاعت برگزیدگان خود را در کنار اطاعت خویش قرار داده و به آن امر می‌نماید؛ ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾؛ کسی که از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسی که سرباز زند تو را نگهبان (و مراقب) او نفرستادیم (و در برابر او مسئول نیستی) (النساء / ۸۰). ثمره این اطاعت هدایت یعنی همان امر و هدفی که خداوند به سبب آن با انسان ارتباط و حیانی برقرار نمود، معرفی شده است؛ ﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد (النور / ۵۴).

ختم نبوت

خاتمیّت، ملازم با کمال است چرا که ممکن نیست دینی و آیینی خود را خاتم ادیان بدانند، ولی داعیه کمال نداشته باشد. خداوند، حضرت محمد (ص) را رسماً آخرین دریافت‌کننده وحی و هدایت تشریحی معرفی می‌کند (الأحزاب / ۴۰). از این رو، قرآن کتاب ذکر و هدایتی برای همه عالمین (الأنعام / ۹۰) و بیان‌کننده تمام نیازهای نقش‌آفرین در سعادت بشر، دانسته می‌شود: ﴿وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾؛ و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است (النحل / ۸۹)؛ ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم (الأنعام / ۳۸).

پس از فروآمدن و دریافت کامل دین، نیاز انسان‌ها برای دستیابی به کمال و سعادت، با شرایط جدید هماهنگ خواهد شد و این نیاز و فقر ذاتی نسبت به هدایت الهی هیچگاه پایان نمی‌پذیرد. این نیاز به طور کلی، در دو جهت استمرار می‌یابد: (۱) نیاز انسان‌ها به قرآن؛ (۲) نیاز

به هدایت ویژه و خاص الهی. خداوند - تبارک و تعالی - مطابق دلالت و بیان آیات قرآن، به این دو نیاز، پاسخ داده و زمینه هدایت خود را استمرار و بدان کمال بخشیده است.

قرآن، هدایتگری و مفسران آن

نیاز به هدایت، نیاز ذاتی انسان است و متعلق به زمان و دوره‌ای خاص نیست. قرآن به عنوان وحی خداوند به پیامبر، خواستار لوازمی برای تحقق بخشیدن به هدایت در تمام عصر پس از ختم نبوت می‌شود. ضرورت این امور از آن‌روست که جنبه‌هایی از نیاز به تجدید دین که در دوران‌های گذشته صورت پذیرفته است تکرار نشود و تحقق خاتمیت دین اسلام که داعیه هدایت عمومی و گسترده تمام انسان‌ها در همه زمان‌ها را دارد دچار خلل و اشکال نگردد. دلیل این امر آن نیست که دین خاتم نیاز به تکامل دارد؛ بلکه به جهت تحقق خاتمیت و فائق آمدن آن بر همه زمان‌هاست تا ختمیت آن در تمام دوران پس از نزول دین خاتم تحقق و تبلور یابد.

قرآن یکی از زمینه‌های نیاز به تجدید دین در دوره‌های گذشته را مسأله اختلاف و چند دستگی امت پس از نزول کتاب و شریعت دانسته است و منشأ اختلاف را بغی، حسد و ظلم معرفی می‌کند (آل عمران / ۱۹). اموری که امکان بروز آن در تمام دوران‌ها و برای طیف گسترده‌ای از انسان‌ها وجود دارد. طبق گزارش قرآن، این اختلاف با محوریت همان کتاب هدایت صورت می‌پذیرفته است؛ یعنی عمده مشکلات پس از تحریف، بر سر تفسیر و تبیین و در وهله بعد، اجرای دستورات الهی بوده است (البقره / ۲۱۳). آیه ۶۴ سوره نحل یکی از دلایل فرستادن کتاب (قرآن) به پیامبر خاتم (ص) را، تبیین آنچه در آن اختلاف و تشتت راه یافته بیان می‌کند: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند (نحل / ۶۴). دلیل بروز اختلاف را باید در فهم قرآن جستجو کرد؛ به عبارتی، آیه ۱۵۹ سوره آل عمران و آیاتی همانند آن - در ضمن بازدارندگی - از وجود زمینه تحقق چنددستگی و اختلاف در قرآن خبر می‌دهند. آیه هفتم سوره آل عمران با طرح وجود آیات متشابه و نیاز آیات قرآن به تأویل، به آفتهایی که ممکن است مسلمانان در مواجهه با قرآن با آن روبرو شوند اشاره می‌کند. آیات دال بر وجود و لزوم تأویل بر دو امر دلالت دارند:

اول: وجود زمینه استفاده ناصحیح و برداشت غلط از آیات، که در روایات نبوی به «تفسیر به رأی» تعبیر شده است.

دوم: نیاز به تفسیر و تبیین آیات، به دلیل اجمال و ذوجوه بودن کلمات و جمله‌های آن. در پاسخ به این که قرآن چرا در بردارنده آیات متشابه و نیازمند تأویل است، باید گفت عمده دلیل آن وجود بطون فراوان و معارف عمیقی است که در قالب الفاظی محدود بیان شده است. اما آیا خداوند متعال برای جلوگیری از تنازع و اختلاف و فهم تأویل و تفسیر آیات قرآن، که برای هدایت و سعادت همیشگی بشر نازل شده است، راهکار و ابزاری را قرار داده است یا نه؟ پاسخ این است که، خداوند سبحان یکی از شئون پیامبر را تبیین و تفسیر قرآن بیان نموده است. نکته اینجاست که آیا جامعه مسلمانان پس از پیامبر گرفتار اختلاف و برداشت‌های گوناگون از قرآن نمی‌شود؟ اگر چنین امری استمرار خواهد داشت - همچنان که تاریخ پس از رحلت پیامبر (ص) وجود اختلاف وسیع و گسترده را تصدیق می‌نماید - این نیاز پس از عصر حضور پیامبر، چگونه پاسخ داده می‌شود؟ و در مقام ثبوت آیا خداوند لوازم آنرا در نظر گرفته است؟ به تعبیری، آیا هادی و هدایتگری که آن هدایت اصلی را نگاهبانی و محافظت کند و از ایجاد موانع بر سر آن جلوگیری، و حافظ دین باشد وجود دارد؟ این شیوه از استدلال را می‌توان در مناظرات هشام بن حکم با عمرو بن عبید در مسجد بصره و با مردی شامی در محضر امام صادق (ص) مشاهده نمود (ر.ک. صدوق، ۱۳۶۲، ص ۵۸۹ / کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، صص ۱۶۹ و ۱۷۱ / مفید، ۱۴۱۳ «الف»، ج ۲، ص ۱۹۴). در سخنان و کلمات ائمه اطهار (ع) نیز اینگونه تبیین را می‌توان ملاحظه کرد (ر.ک. صدوق، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۵).

در بیان چگونگی استمرار تبیین و تفسیر قرآن پس از پیامبر، آیه ۵۹ از سوره نساء به این نقطه حساس حیات اسلام اشاره دارد. خداوند در کنار ذکر رسول، از افرادی نام می‌برد که وظیفه مردم نسبت به آنها را پس از حیات پیامبر، اطاعت و لزوم اجابت به فرامین ایشان بیان می‌نماید. آیه ۴۳ سوره رعد در کنار آیه هفتم سوره آل عمران، دلیل بر آگاهی ائمه (ع) - مصداق تام اولی الامر - از علم کامل به قرآن است و بیانگر منافات نداشتن آیه هفتم سوره آل عمران با آگاهی اهل بیت (ع) از تأویل قرآن نیز هست.

آیه ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛ بگو کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست میان من و شما، گواه باشند (الرعد ۴۳) برهانی در برابر منکران رسالت پیامبر (ص) است. خداوند در این آیه، کسی را که آگاهی کامل

و کافی از قرآن دارد شاهد بر صدق و راستی رسالت پیامبر (ص) معرفی می‌کند. مصداق ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ مطابق روایات، کلمات پیامبر و سخنان بزرگان صحابه و اقرار مفسران قرآن امام علی (ع) است (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۱۶۶ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۶۲ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۱، ص ۳۸۶ / طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۵۹).

ائمه اطهار و بویژه امیرالمؤمنین (ع)، علم و آگاهی خود به ظاهر و باطن قرآن را در سایه تعلیم پیامبر اکرم (ص) بیان نموده‌اند، همچنان که دو آیه مذکور با توجه به قرائن موجود در آنها دلالت بر الهی بودن و گستردگی علم ایشان می‌نمایند. ائمه اطهار (ع) تأکید فراوانی بر نفی نبوت خود داشته و روایات فراوانی از آن حضرات بر این امر دلالت دارد. اینگونه روایات را می‌توان به چند دسته تقسیم نمود؛ از جمله: موضع‌گیری‌های ائمه (ع) در برابر جریان‌های انحرافی مثل غلات، تبیین نقش حقیقی خود، نفی صریح نبوت در جهت شکل‌دهی بینش صحیح شیعه نسبت به امام و امامت. امام صادق (ع) به ابوبصیر می‌فرماید: ای ابومحمد، من از کسی که در پندارش، از انبیا باشم برائت و بیزاری می‌جویم (کشی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۷ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۲۹۷).

نقش امام نسبت به تشریح احکام

تا اینجا، به رابطه امام با قرآن پرداخته شد و با استناد و کمک گرفتن از اصول قرآنی و روایات فریقین، درباره چگونگی این رابطه و میزان این پیوند، بحث و استدلال صورت گرفت. اما مسأله دیگری که می‌توان آن را به صورت مستقل مطرح نمود رابطه امام با موضوع حلال و حرام الهی است. هرچند از مسأله پیش، این پیوند روشن می‌شود، اما برای منفتح‌تر شدن آن، با تمسک به کلمات خود ائمه (ع) به تبیین گونه پیوند امام با احکام، و به بررسی اثبات یا نفی نقش امام در تعیین و تشریح حلال و حرام می‌پردازیم.

بیان شد که از مسائل مربوط با موضوع امامت، مسأله حق تشریح است. حق تشریح امام همان تعلیم و تشریح و ایجاب و تحریمی است مستقل از جانب امام، بدون وساطت پیامبر، که در رتبه وحی به پیامبر می‌نشیند و امام افزون بر شریعت محمدی (ص) و بیان حلال و حرام‌های جدید و بی‌سابقه، بیانات خود را از جهت حجیت و لزوم اطاعت، همانند سخنان پیامبر خاتم بدانند (سروش، ۱۳۸۹، صص ۵۴-۵۵). اما آیا حلال و حرامی که پیشوایان شیعه بیان داشته‌اند به اتکای وحی و شهود شخصی ایشان (همانند پیامبر) است (ر.ک: همان‌جا) یا ائمه

شیعه به مجاری دیگری برای بیان حلال و حرام و احکام متکی بوده‌اند؟ به تعبیر دیگر، آیا ائمه برای خود حق جعل و تشریح حلال و حرامی افزون بر حلال و حرام نازل شده بر حضرت رسول (ص) قائل بوده‌اند؟ اگر اینگونه نبوده است، سرنوشت سخنانی از ایشان که در ظاهر، نو و بی‌نشان در قرآن و سنت نبوی است چگونه خواهد بود؟ و آیا پاسخ این مسأله در روایات، تبیین شده است؟

ختم نبوت به معنای پایان پذیرفتن نزول شریعت و حلال و حرام جدید است و دیگر دینی ناسخ و یا تکمیل کننده دین اسلام نخواهد آمد. اما این گفتار مغایر با این ادعا نیست که شریعت اسلام و حلال و حرام آن به صورت کامل و رافع نیاز بشریت تا پایان دوران حیات او در زمین، در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) به عموم مردم عرضه نشده است، - و به گفته برخی - پارادوکس درون دینی نمی‌آفریند، زیرا مرحله نزول و مرحله تبیین می‌تواند دو وهله و زمان جدا از یکدیگر باشد. پیشوایان شیعه مدعی آن نیستند که حلال و حرامی جدید و افزون بر حلال و حرام نازل شده بر پیامبر، به جامعه اسلامی عرضه کرده‌اند؛ بلکه شأن خود را تکمیل در بیان شریعت و حلال و حرام الهی، آن هم با تأکید بر دریافت کامل آن از طریق پیامبر دانسته‌اند (مفید، ۱۴۱۳ «ب»، ص ۳۱۳/ صفار، ۱۴۰۴، ص ۳۹۳).

روایات متعددی از بهره‌مندی ائمه (ع) از اموری خبر می‌دهند که ایشان را از سایر مردم برتری می‌دهد و جامعه و افراد آن را نسبت به معلومات ایشان نیازمند معرفی می‌نمایند «انَّ عِنْدَنَا مَا لَا تُحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا»؛ نزد ما مسائل و اموری است که ما را نیازمند کسی نمی‌کند ولی مردم را محتاج به ما می‌نماید (صفار، ۱۴۰۴، ص ۱۵۴/ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۴۴). روایات، منبع دریافت علم حلال و حرام را منحصرأ قلب پیامبر (ص) معرفی کرده‌اند (صفار، همان، ص ۳۹۳/ مفید، ۱۴۱۳ «ب»، ص ۳۱۳ و ر.ک: شاکر، ۱۳۹۰، صص ۳۵-۱۲۵)؛ از این رو، تفسیر ختم نبوت به معنای تعطیلی در عرضه حلال و حرام و شریعت اسلام، تفسیری بدون پشتوانه و دلیل است، همانگونه که ابلاغ و رساندن ندای اسلام توسط علماء و فرزندان پرورش یافته در مکتب اسلام به معنای اختلال در حقیقت ختم نبوت نیست.

اما ائمه (ع) احکام و بیاناتی را که به ظاهر، بی سابقه تلقی می‌شوند از چه منشأ و مصدری نقل می‌کنند؟ در تعدادی از روایات به منابع و روشهای انتقال علم حلال و حرام به اهل بیت (ع) اشاره شده است که به دو منبع اصلی در این موضوع مطابق بیانات ائمه (ع) به صورت مختصر اشاره می‌شود.

الفُ باب (هزار در): امیرالمؤمنین (ع) محتوای «الف باب» را، حلال و حرام و محدوده آن را تمام احکام مورد نیاز تا قیامت بیان می‌نماید، «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مِمَّا كَانَ وَمِمَّا كَانَتْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ فَذَلِكَ أَلْفُ الْبَابِ حَتَّى عَلِمْتُ عِلْمَ الْمَنَائِي وَالْبَلَايَا وَفَصَّلَ الْخُطَابِ» (مفید، ۱۴۱۳ «ب»، ص ۲۸۳ / صفار، ۱۴۰۴، ص ۳۵۷)؛ رسول خدا (ص) به من هزار در از حلال و حرام آموخت از گذشته و آینده، تا قیامت، هر دری گشاینده هزار در است؛ پس آن، هزار هزار (یک میلیون) باب است به گونه‌ای که علم منایا، بلایا و فصل الخطاب را از آن دانستم.

جامعه: جامعه صحیفه‌ای بزرگ، نگاشته امیرالمؤمنین علی (ع) به املائی پیامبر است. در روایات، این صحیفه نیز پاسخگوی نیازهای مردم در حلال و حرام معرفی شده است، به گونه‌ای که اموری جزئی (همانند، أَرَشُّ الْخَدَشِ فَمَا سِوَاهُ وَالْجِلْدَةَ وَنِصْفَ الْجِلْدَةِ) را نیز در برمی‌گیرد (مفید، ۱۴۱۳ «الف»، ج ۲، ص ۱۸۶ / طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۳۷۲ / صفار، همان، ۱۴۰۴، ص ۱۵۴ / کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۳۸). محمد بن عبدالملک نقل کرده است با حدود شصت نفر در محضر امام صادق (ع) بودیم که حضرت به بیان اوصاف صحیفه‌ای با طول هفتاد ذراع پرداخت و فرمود: خداوند هیچ حلال و حرامی را خلق نکرد که در این صحیفه نباشد (صفار، همان، صص ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۹).

امام صادق (ع) در مقابل جریان قیاس، که احکام و حلال و حرام دین را با تمسک به قیاس بدست می‌آورد، موضوع «جامعه» را یادآور می‌شود و جریان متمسک به قیاس را به سبب امکان دسترسی به احکام واقعی، باطل و موجب دور شدن از دین می‌داند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۵۷ / صفار، همان، صص ۱۴۶ و ۱۴۹ / شاکر، ۱۳۹۰، صص ۶۲-۸۲). ذکر این نکته نیز مناسب است که، مقصود روایات از مسئله افزایش علم امام، افزوده شدن علمی غیر از حلال و حرام است. این موضوع در سؤال سلیمان دیلمی از امام صادق (ص) به روشنی بیان شده است (مفید، ۱۴۱۳ «ب»، ص ۳۱۳ / صفار، همان، ص ۳۹۳). این فزونی علم به مسأله هدایت ویژه مربوط می‌باشد.

مراحل ابلاغ و انتقال حلال و حرام

با ملاحظه آنچه گذشت، روشن می‌شود که روایات از دو مرحله درباره تحقق علم به حلال و حرام الهی سخن گفته‌اند: اول: نزول کامل و جامع دین و حلال و حرام الهی به شخص

پیامبر اکرم (ص) در زمان حیات ایشان؛ دوّم: مرحله انتقال کامل دین و حلال و حرام محمّدی و امکان دسترسی به آن پس از حیات پیامبر، برای جامعه اسلامی و انسانی. به عبارتی، امکان دسترسی و دریافت حلال و حرام کاملی که به پیامبر خاتم (ص) نازل شده با رحلت ایشان، منتفی نگردید؛ بلکه پیامبر مسیری مشخص و روشن برای جامعه اسلامی در دریافت احکام واقعی الهی مشخص نمود که در آن امکان دسترسی کامل به حلال و حرام الهی فراهم می‌باشد (طبرسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۵۳/ هلالی کوفی، ۱۴۱۵، ص ۶۵۷).

اندیشمندان علم اصول به مراتب و مراحل حکم تا مرتبه بعث و تنجز اشاره و برای حکم از مرحله اقتضاء تا مرتبه تنجز، مراحل و مراتبی قائلند^۱، که مکلف نسبت به همه مراحل آن، وظیفه و تکلیف یکسانی ندارد (محقق خراسانی، ۱۴۰۹، صص ۲۷۷-۲۷۸). از این رو، میان صدور و انشاء احکام و میان فعلیت و تنجز، لزوم پیوستگی و تنیدگی وجود ندارد و به تعبیر اصولیون، در دین خاتم، تمام احکام و حلال و حرام از مرتبه اقتضاء و انشاء گذشته و به مرتبه فعلیت رسیده، بگونه‌ای که نمی‌توان ادعا نمود احکام و حلال و حرام الهی تا پیش از مرحله فعلیت پای نهاده، اما به مرحله ابلاغ به پیامبر و نزول از لوح محفوظ نرسیده است. پس همه احکام و حلال و حرام در اختیار پیامبر قرار گرفته است و این گفتار علاوه بر ادله نقلی، لازمه ادعای خاتمیت و اكمال دین نیز هست.

اما نکته ظریفی که در این میان وجود دارد آن است که میان مرتبه و مرحله فعلیت و تنجز - یعنی رسیدن به دست مردم و اطلاع یافتن آنها از احکام - شیعه مدعی وجود فاصله و عدم انتقال تمامی احکام به متن جامعه هم عصر پیامبر است. با توجه به این، حجیت گفتار امام در

۱. هر حکم و تکلیفی دارای چهار مرتبه است: مرتبه اقتضاء، مرتبه انشاء، مرتبه فعلیت، مرتبه تنجز.

الف) مرحله اقتضاء: مرحله [دارا بودن] مصلحت و مفسده؛ یعنی قانون‌گذار (شارع مقدس) امری را بررسی نموده و آن را دارای مصلحت و یا مفسده می‌بیند.

ب) مرحله انشاء: بعد از شوق اکید مولا به چیزی که برخاسته از مصلحت فعل یا ترک آن است، نوبت به مرحله قانون‌گذاری می‌رسد؛ یعنی مولا شیء دارای مصلحت را واجب و شیء دارای مفسده را حرام می‌نماید.

ج) مرحله فعلیت: مرحله فرارسیدن زمان اجرای قانونی که جعل گردیده که لازمه آن ابلاغ قانون (به پیامبر) است.

د) مرحله تنجز: مرحله‌ای که قانون به مکلف رسیده و او عذری برای انجام ندادن آن ندارد. در این مرحله، توجه تکلیف به مکلف قطعی می‌گردد؛ یعنی بر انجام آن ثواب و بر ترک آن عقاب و مواخذة - در صورتی که از تکالیف

الزامی باشد - مترتب می‌شود.

بیان حلال و حرام صرفنظر از عصمت شخصی ائمه (ع) که آیه تطهیر به روشنی بر آن دلالت دارد (ر.ک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۵، ص ۱۶۸)، ریشه در عصمت پیامبر در دریافت وحی و احکام و حلال و حرام الهی دارد؛ چرا که آنچه امام از حلال و حرام بیان می‌نماید و اطاعت خود را بر مردم لازم می‌داند، همان است که از پیامبر گرفته و پیامبر نیز احکام و حلال و حرام را از جانب خداوند دریافت نموده است، «إِنَّمَا الْوُقُوفُ عَلَيْنَا فِي الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَأَمَّا التَّبَوُّهُ فَلَا» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۶۸).

عبدالله بن عجلان از امام باقر (ع) در تبیین آیه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر [اوصیای پیامبر] را (النساء / ۵۹)، نقل می‌کند: «هیّ فی علیّ و فی الائمه، جعلهم الله مواضع الأنبياء غیر انهم لا یحلون شیئاً ولا یحرّمونه» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۵۲) این آیه مربوط به علی و فرزندان ایشان است که خداوند ایشان را در جایگاه انبیاء قرار داده؛ اما ایشان چیزی را حلال و حرام نمی‌نمایند. مقصود روایت آن است که، ایشان از نزد خدا حلال و حرامی را - با وحی یا شهود - دریافت نمی‌کنند؛ بلکه آنچه به مردم می‌گویند همانی است که پیامبر اکرم (ص) به آنها تعلیم داده است.

امیرالمومنین علی (ع) در این مورد می‌فرماید: از پیامبر آموختم آنچه جبرئیل بر او در هر روز، از حلال و حرام و سنت و امر و نهی که در مورد چه چیز و در شأن چه کسی نازل گشته نازل می‌نمود (صفار، ۱۴۰۴، ص ۱۹۷ / مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۱۹۶) و اگر اخباری مشعر و یا ظاهر در ولایت تشریحی به معنای تفویض تشریح برخی امور به امام از جانب خداوند متعال باشد، با فرض صحّت سند، به اعتماد قرائن عقلی و نقلی و به دلیل ضرورت خاتمیت و اکمال دین، به تفویض اظهار برخی احکام که نزد ایشان مخزون و نگهداری می‌شود، حمل می‌گردد و یا مقصود آنها واگذاری تشخیص مصادیق و تبیین جهت و حدود احکام به ذهن ثاقب و ضمیر مؤید و روشن امام است که چه بسا با استنباط افراد عادی درک نمی‌شود (صافی، بی تا، صص ۷۱-۷۳).

در احادیث علاوه بر انتقال و دریافت علم پیامبر توسط امام (ع)، از اعطای فهم ویژه برای امام نیز سخن به میان آمده است. پیامبر (ص) در توصیف اهل بیت (ع) می‌فرماید: «أَعْظَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي، أَعْظَاهُمُ اللَّهُ فَهْمًا وَعِلْمًا» (صفار، ۱۴۰۴، ص ۴۹ / صدوق، ۱۳۶۲، صص ۲۱۶ و ۲۱۷).

استمرار هدایت یا هدایت پس از هدایت

شأن امام تنها در هدایت تبیینی و شاخص بودن او در مسائل اختلافی خلاصه نمی‌شود تا پس از تبیین شریعت و احکام و حل اختلافات، نیاز اساسی به امام رفع و امام تنها به عنوان یک عالم نیکوکار (علماء ابرار) معرفی شود؛ بلکه دیگر شئون هدایتی امام از او شخصیت و جایگاهی بی‌مثال به نمایش می‌گذارد.

هفتمین آیه از سوره رعد دلالت روشنی بر یک سنت دائم و مستمر الهی دارد: سنتی که درباره آن صحبت شد، یعنی مسأله هدایت و هدایت کننده (هادی) (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۵۹). تحقق هدایت نیازمند ابزاری است و خداوند ابزار تحقق هدایت انسان‌ها را، تعیین هادی و راهنما و امامی هدایت‌یافته از میان خود آنها قرار داده است و این را سنتی در میان همه گروه‌ها معرفی نموده است. اما مسأله هدایت پس از ختم نبوت - که مطابق دلالت آیه ﴿لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾؛ برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (الرعد/ ۷) ضرورتی است متعین شده - چگونه انجام می‌پذیرد؟ به عبارت دیگر، راهنمایان و هادیان پس از نزول قرآن و ختم نبوت چه مرحله و چه گونه‌ای از هدایت را نسبت به انسان‌ها بر عهده دارند؟ بررسی این مسأله می‌تواند بیانگر گونه پیوند امام با اهل ایمان و نقش او در ایجاد زمینه تکامل ایشان باشد.

هدایت هادی در دین اسلام را می‌توان شامل دو بخش اصلی نمود:

۱) هدایت تبیینی که با معیار و شاخص بودن هادی و امام نسبت به تمام امور، در آیات و روایات بیان شده است. امام، احیاء کننده آنچه از دین فراموش شده و یا اختلافی که ایجاد گردیده خواهد بود. او مبین صحیح قواعد و معارف دین و بازدارنده از سقوط در دره‌های لغزان ضلالت و گمراهی است که در تعبیری کلی، می‌توان نقش هادی پس از پیامبر را، تبیین نمودن و شاخص بودن او دانست. طبق روایات، این نوع هدایت در سراسر تاریخ بوده و خواهد بود، هرچند نسبت به شرایط و ادیان گوناگون به صورت‌های مختلف و با حدود و مرزهای متفاوتی محقق شده است.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «لَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ كَانَتْ مِنْ حُجَّةٍ عَالَمٍ يُحْيِي فِيهَا مَا يُمَيِّتُونَ مِنَ الْحَقِّ»؛ زمین هیچگاه از حجّتی که عالم باشد خالی نیست، تا آنچه از حق تزییع می‌شود، زنده نماید. البته این نیاز نسبت به عالمان و راهنمایان پس از ختم رسالت، نیازی متفاوت بیان شده است و مطابق آیه ۳۰ سوره «ملک»، هیچ دانش و دانشمند و عالمی جایگزین ائمه اطهار (ع)

نمی‌تواند باشد (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۷۹). چگونگی این نوع از هدایت توسط امام، با آنچه گذشت شد روشن گردید.

۲) هدایت خاص و ویژه که مربوط به تک‌تک انسان‌ها و خصوصاً سالکین طریق اسلام است. در این هدایت، جنبه معنوی و روحی انسان مورد توجه است و محدوده آن به افراد مرتبط با هادی از لحاظ جسمی منحصر نمی‌گردد. این هدایت را هدایت «معنوی» و یا «ایصالی» می‌توان نامید. روشن است هدایت هر گروه متناسب با توانایی‌ها و کشش‌های ایشان تحقق می‌پذیرد که این امر وابسته به تکامل دین و قوانین از جانبی، و پذیرش و رفتار متناسب ایمان آورندگان به آن آیین و شریعت در هر عصر و دوره‌ای است (صافی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۹/ ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۳۳۷).

این دو امر زمینه‌ساز تکامل آیین و تحقق بخش مراحل بالاتری از هدایت پس از مرحله ابتدایی پذیرش شریعت هستند. از آنجا که با پایان دوران انزال شریعت و دین، جامع‌ترین و کامل‌ترین آیین و قوانین و احکام، نازل و زمینه قرار گرفتن آن در اختیار انسان‌ها فراهم گردید، پیوند یافتن اموری نمایانگر سبب احتیاج به امام است. نخست، امکان تعالی روحی انسان در سایه دین خاتم و نیاز او به هدایت‌های پس از پذیرش این آیین که قرآن از آن به عنوان «هدایت پس از هدایت» تعبیر می‌کند. در واقع، زمینه و انگیزه دریافت هدایت در انسان با ظرفیتی که توسط دین خاتم فراهم گردیده، اوج یافته است و بی‌شک، این منزلت در هر فرد انسان، متناسب با خود اوست. دوم، اصل و بنیانی قرآنی و آن بازگشت انواع هدایت به خداوند سبحان است. این موضوع در کنار مطالبی که بیان شد، علت و سبب احتیاج به امام را که از برترین شئون و وظایف الهی او دستگیری و به تعبیری ایصال به مقصد است نمایان و روشن می‌کند.

بی‌تردید، مراد از هدایت در آیه هفتم سوره رعد، هدایت الهی است که به امر خدا صورت می‌پذیرد؛ چرا که قرآن تعبیر هدایت را برای چیزی غیر از هدایت الهی به کار نبرده و لفظ و واژه مقابل آن را «ضلالت» و هر راهی به جز صراط مستقیم الهی را مقابل هدایت معرفی کرده است. با ختم نبوت، پیامبری دیگر نخواهد آمد. پیامبری که مطابق آیات قرآن و روایات، علاوه بر جنبه دریافت وحی و ابلاغ آن، هادی و امام جامعه نیز می‌باشد؛ اما مسأله هدایت و امامت با مسأله نبوت و خاتمیت ترادف و تلازم همیشگی ندارد تا با ختم نبوت این امر نیز پایان یابد؛ بلکه نیاز به آن در اسلام به سبب قابلیت‌ها و ژرفای معارف و دقایق نورانیت آن، بیشتر است.

مصدق هادی در عصر پس از پیامبر و نقش او

مصدق هادی در آیه ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (الرعد/ ۷) - پس از دوران حضور پیامبر کیست و آیا روایاتی که در بیان و تفسیر آیه صادر شده است به مسئله هدایت خاص نیز اشاره نموده‌اند؟

احادیث و روایات از طریق اهل سنت و شیعه اتفاق بر این دارند که پیامبر اکرم (ص) امیرالمؤمنین امام علی (ع) را به عنوان مصداق هادی در آیه معرفی فرموده است. مفسرانی چون سیوطی در الدر المنثور (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۵) و فخر رازی در مفاتیح الغیب (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۹، ص ۱۴) و آلوسی در روح المعانی (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، صص ۱۰۲-۱۰۳)، در کنار محدثین اهل سنت در کتب تفسیری و حدیثی از ابن عباس و غیر او نقل کرده‌اند: وقتی آیه ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نازل گردید رسول الله (ص) دست خود را بر سینه‌اش نهاد و فرمود: من منذر هستم و با دست به سوی شانه امام علی (ع) اشاره نمود و فرمود: «أَنْتَ الْهَادِي يَا عَلِيُّ»: تو هدایت کننده‌ای ای علی.

ادامه روایت پاسخ مسأله دوم است که حضرت رسول (ص) پس از معرفی امام علی (ع) به عنوان مصداق هادی در آیه، می‌فرماید: «بِكَ يَهْتَدِي الْمُتَهْتِدُونَ مِنْ بَعْدِي». این تعبیر در مورد هادی بودن حضرت نسبت به هدایت‌یافتگان، دلالت بر هدایتی مضاعف و پس از هدایت ابتدائی می‌نماید. آلوسی با دریافت این نکته، می‌نویسد: کمترین مطلبی که از آیه به دست می‌آید این است که هدایت‌یافتگان پس از رسول اکرم (ص) با علی (ع) هدایت می‌شوند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، ص ۱۰۳).

در اکثر روایات ذیل آیه، به این امر اشاره رفته است که هدایت هادیان پس از پیامبر در راستای شریعت خاتم النبیین می‌باشد. امام باقر (ع) مصداق منذر را رسول خدا (ص) معرفی می‌کند و در ادامه، می‌فرماید: «لِكُلِّ زَمَانٍ مِثَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَىٰ مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ؛ در هر دوره‌ای، از ما هدایتگرانی هستند که به سوی آنچه پیامبر خدا آورده هدایت می‌کنند (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۵۹/ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۸۴). پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «أَنَا الْمُنذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي إِلَىٰ أَمْرِي» من انذار دهنده‌ام و علی هدایت‌کننده به امور من است (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۵۷۸/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۰۴/ فرات کوفی، ۱۴۱۰، ص ۲۰۶). از این روایات استفاده می‌شود مسأله هدایتی که برای ائمه اطهار (ع) مطرح است امری جدا و

مستقل از دین اسلام نیست؛ بلکه در راستای آن است و ادامه یافتن یک شأن از شئون پیامبر مطرح می‌شود که مربوط به مؤمنین است. از این رو، امیر المؤمنین پس از قرائت آیه می‌افزاید: «فَالْهُدَىٰ بَعْدَ النَّبِيِّ (ص) هَادٍ لِّأُمَّتِهِ عَلَيَّ مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)»؛ هادی پس از پیامبر، هدایت‌کننده امت می‌باشد به آنچه پیامبر آورده است (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۸۴).

دو گروه از آیات قرآن بوضوح، بر وجود و تحقق هدایت ویژه دلالت می‌نماید - هرچند آیات فراوانی بر هدایت پس از هدایت ارشاد دارد.

۱) آیاتی که به تبیین مسأله امام و امامت پرداخته‌اند؛

۲) آیاتی که به تبیین مسأله شهید و شاهد پرداخته‌اند.

مسأله امامت در قرآن با داستان حضرت ابراهیم (ع) ارتباط یافته است. روشن است که نبوت بیگانه از منصب و مسأله هدایت به معنای راهنمایی نیست؛ اما مقام دیگری که قرآن برای برخی از انبیاء خبر می‌دهد مقام امامت است که هر جا نامی از امامت برده می‌شود (امامت مثبت، نه منفی) متعرض مسأله هدایت نیز هست - تعرضی که بیانگر و دلیل بر تفسیر کلمه امامت می‌باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۷۳). ﴿جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾؛ از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند (السجده/ ۲۴).

«امر» در آیه به معنای ارائه طریق است که شأن نبوت محسوب می‌شود و صرف راهنمایی از طریق نصیحت و موعظه نیست. دلیل این ادعا آن است که ابراهیم با وجود آنکه نبی بود، خداوند در کهولت سن، او را مشرف به مقام امامت می‌نماید (همان، ج ۱، ص ۲۷۳)، اگر مراد ارائه طریق بود، ابراهیم خلیل از سالها پیش این هدایت را برعهده داشت (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۱۷۵/ مفید، ۱۴۱۳ «ب»، صص ۲۲-۲۳). پس مقصود ایصال به مطلوب، تصرف در نفوس و باطن هدایت‌شدگان برای انتقال به کمال و جایگاه برتر و فراهم نمودن این امور است.

اینگونه هدایت و تصرف در باطن، نیازمند لوازم و توانایی‌هایی است. از این رو، در روایات امام را مفترض الطاعة توصیف نموده و این وصف را نیز برتر از مقام نبوت شمرده‌اند (صفار، ۱۴۰۴، ص ۵۰۹/ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۱۴۱)؛ چرا که نقش امام و وسعت میدان آن و تأثیرگذاری و هدایت او که مربوط به روح و باطن امور می‌شود امام را به برخورداری از شرایط و توانایی‌های خاصی از جانب خداوند متعال، نیازمند می‌کند، داستان موسی و عالمی که آن حضرت، امر به تبعیت از او شده بود، شاهدی قرآنی بر این امر است. امام رضا (ع) در نامه‌ای به مأمون، به این نیاز و لزوم توانایی اشاره نموده است (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۲۵).

کلینی از ابوخلد کابلی نقل می‌کند که از امام باقر (ع)، درباره آیه هشتم سوره تغابن پرسیدم: ﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْثَوْرَ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید و بدانید خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (التغابن/ ۸)، حضرت (ع) لفظ «نور» را به ائمه اطهار (ع) تفسیر نمود و سپس فرمود: سوگند به خدا، نور امام در قلب مؤمنین از نور خورشید فروزان‌تر است و امام قلب مؤمنین را نورانی می‌کند و خدا از هرکس بخواهد این نور را دریغ می‌کند؛ پس قلبهای ایشان تاریک می‌شود (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، صص ۱۹۴-۱۹۵/ قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۷۱).

مسئله شهادت در قرآن و رابطه آن با هدایت و امامت

مسئله شهادت از موضوع‌هایی است که آیاتی از قرآن بر آن دلالت دارد. این گروه از آیات بر شاهد بودن رسول اکرم و شهادت دادن آن حضرت، نسبت به اعمال مردم دلالت می‌نماید. برخی از آیات در کنار شهادت پیامبر و انبیاء از افراد و گروه دیگری به عنوان شاهد بر اعمال نام برده است. هرچند موضوع شهادت در قرآن منحصر به مسئله رفتار و اعمال انسان نیست؛ اما آنچه اکنون با توجه به موضوع مقاله، مدنظر است شهادت بر اعمال انسان‌هاست؛ پس از پذیرش این نکته که موضوع شهادت بر اعمال از لحاظ زمانی، منحصر به قیامت نمی‌شود.

حقیقت شهادت عبارت است از تحمل و دیدن حقایق اعمال که مردم در دنیا انجام می‌دهند (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۳ و ج ۳، ص ۱۱۵). مفسران در ذیل آیه ﴿وَيَوْمَ نُبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾؛ (به یاد آورید) روزی را که از هر امتی، گواهی از خودشان بر آنها برمی‌انگیزیم و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم (النحل / ۸۹) پس از تبیین دلالت آیه بر وجود شهید و شاهدی در هر جمع و قری (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۴، صص ۸۸-۸۷)، این سؤال را طرح کرده‌اند که به دلیل اطلاق آیه، مصداق شهید بر اعمال در عصر پس از پیامبر (ص) چه کسی خواهد بود؟

گروهی از مفسرین سنی مطابق دلالت آیه، این گزاره را ثابت دانسته‌اند که لازم است در هر زمانی بعد از زمان خاتم المرسلین، شهید و گواهی وجود داشته باشد. اجماع امت و حجیت آن طبق این دیدگاه شاهد و گواه پس از پیامبر (ص) است (همان، ج ۲۰، صص ۲۵۷-۲۵۸/ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۷، صص ۴۵۰-۴۵۱). اما اشکال این دیدگاه آن است که در مسئله شهادت، دو طرف و دو گروه وجود دارد: یعنی «شاهد» و «مشهود». اگر قرار است تمام امت قولشان حجّت باشد و

شاهد باشند مشهود این شهادت چه کسانی هستند؟ اگر مقصود، مردم عصر بعد باشد که با دلالت آیه بر وجود شاهد و مشهود علیّه در هر عصر ناسازگار است و اگر شاهد و مشهود علیّه یکی باشند، با آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود که شاهدان جزئی و برخی از امت هستند و از میان آنها انتخاب شده‌اند و میان این دو تفاوت وجود دارد (حداقل از لحاظ مرتبه و جایگاه شهادت) منافات دارد.

از جمله آیاتی که به شهادت اخروی و دنیوی برخی شاهدان اشاره دارد آیه ۱۰۵ سوره توبه است. این آیه از مسأله عرضۀ اعمال و رؤیت رفتار و کردار انسان‌ها به وسیله خدا و رسول او (ص) و مؤمنین خبر می‌دهد (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۹۵). علامۀ طباطبائی در رابطه با دلالت آیه بر شهادت و رؤیت اعمال در دنیا می‌نویسد، جمله ﴿سُتْرُؤُنَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ و بزودی، به سوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می‌شوید و شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهد (التوبه/ ۱۰۵) دلیل بر این مطلب است که جمله ﴿وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛ بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می‌بینند (التوبه/ ۱۰۵)، ناظر به قبل از قیامت است و مربوط به دنیا می‌شود؛ چرا که می‌فرماید: سپس برمی‌گردید به عالم غیب و شهادت. از این رو، معلوم می‌شود این رؤیت و دیدن قبل از برگشتن به عالم قیامت و مربوط به دنیا خواهد بود (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، صص ۳۷۹-۳۸۰) و از آنجا که رؤیت به عمل نسبت داده شده و عمل به دو گروه اعمال قلبی و اعمال جوارحی تقسیم می‌شود، پس لازم است خداوند سبحان و رسول و مؤمنین آگاه به هر دو شاخه باشند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۱۴۲).

مقصود از رؤیت و عرضۀ اعمال به پیامبر و مؤمنینی از امت اسلام، با مسأله هدایت، آن هم از نوع هدایت پس از هدایت و یا همان ایصال به مطلوب و نقش و وظیفه امامت و امام در این مرحله مرتبط است؛ زیرا آیه در مقام ترغیب و ترهیب است، و این امور فرع بر ابلاغ و آگاهی از احکام و دستورات الهی است که خداوند پس از مرحله رساندن اوامر توسط پیام‌آور خود، از انسان‌ها، صحنه کار و عمل را طلب می‌کند تا متناسب با عمل هر شخص گونه هدایتی مناسب و مربوط به آن را برای او محقق سازد و این نقش پس از مرحله ابلاغ و بیان، تجلّی می‌یابد.

از آنجا که پیامبر اسلام (ص) خاتم انبیاء است، صحنه تبلور اینگونه هدایت، با توجه به در دست قرار گرفتن بهترین برنامه‌ها و دستورات، بیشتر مورد توجه و نیاز به نظر می‌رسد. از

همین رو، خداوند از مؤمنین در کنار پیامبر نام می‌برد تا تحقق‌بخش زنجیره کامل هدایتی باشند که خداوند آن را تنها در اختیار خود خوانده است (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، صص ۱۹۰ و ۱۹۱/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۲/ دیلمی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۲۹۷/ صفار، ۱۴۰۴، ص ۶۳). بدین ترتیب، بحث عرضه اعمال و هدایت در ادامه تجلی و استمرار خاتمیت - و نه ادامه نبوت - مطرح می‌شود؛ چرا که اساس و بلکه تمام امور بر مبنای آن چیزی است که پیامبر دریافت کرده می‌باشد.

از امام صادق (ع) در ذیل آیه ﴿لَيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ﴾ روایت شده است: «فَالرَّسُولُ الشَّهِيدُ عَلَيْنَا بِمَا بَلَّغْنَا عَنْ اللَّهِ وَوَحْنُ الشُّهَدَاءِ عَلَى النَّاسِ» (فرات، ۱۴۱۰، ص ۲۷۵/ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۳۳۷)؛ رسول شاهد بر ما است به آنچه از جانب خدا بر ما ابلاغ می‌کند و ما شاهدانی بر مردم هستیم. طرح موضوع دعا نمودن، خوشحال شدن، حمد نمودن و یا استغفار کردن پیامبر یا امام (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۱۹ و ج ۸، ص ۲۵۴/ صفار، ۱۴۰۴، صص ۴۳۰، ۴۴۴ و ۵۱۵/ طوسی، ۱۴۱۴، ص ۴۰۸) می‌تواند بر مسأله هدایتی که در هدف از عرضه اعمال بیان شد، دلالت داشته باشد. در بسیاری از روایات، تأکید شده که عرضه اعمال در هر روز صورت می‌گیرد (صدوق، ۱۳۶۱، ص ۳۹۲/ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۹/ مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، صص ۳۴۷-۳۴۸).

نتیجه‌گیری

خداوند در قرآن، تمام مراتب هدایت را بر عهده خود دانسته است و مسأله هدایت تنها از خاستگاه الهی آن تحقق‌پذیر است و هر امری در برابر آن، ضلالت و گمراهی تعریف شده است. ارتباط پیامبر با فرشته وحی و یا ارتباط مستقیم پیامبران با خداوند زمینه تجلی هدایت الهی در این دوران بوده است. تبلور هدایت پس از دوران ختم نبوت با مقام امامت است. امام در این جایگاه، مسیری مطمئن برای دریافت کامل دانش احکام و فراگرفتن اسرار قرآن از پیامبر جهت نشر آن است. از این رو، منزلت امام حلقه تحقق هدایت و ولایت الهی است و امام در جایگاه خود، علاوه بر تبعیت از پیامبر در آیین و شریعت، مسئولیت بقاء و حفظ شریعت خاتم را نیز بر عهده دارد. امام علاوه بر منزلت پیشین، کانون تحقق هدایتی ویژه است که قرآن از آن به هدایت مضاعف یاد کرده است. او با رهبری سالکان به سمت خداوند سبحان، وظیفه بلند هدایتگری پس از هدایت (یا همان امامت) را به دوش می‌کشد. این شئون نه تنها تعارضی

با خاتمیت نداشته، بلکه مطابق با مبانی و اصول قرآنی وجود چنین جایگاه و شأنی از اموری است که خداوند متعال تحقق بخشیدن به آن را بر عهده خود می‌داند و لازمه تبیینی جز این، ختم هدایت الهی پس از پایان دوران نبوت است - هدایتی که پیامبران از تجلی دهندگان آن به شمار می‌آیند و این امر به معنای انحصار تجلی دهنده هدایت (هادی) در ایشان نیست؛ بلکه نیاز به هدایت الهی پس از ختم نبوت به جهت قابلیت فراهم آمده از آن - در حفظ و دستگیری - فزونی یافته است. مسأله شهادت و یادکرد از گروهی خاص پس از نام پیامبر و لزوم اطاعت از اولی الامر از دلایل درستی این نگاه است.

Archive of SID

منابع و مأخذ

- قرآن کریم؛ با ترجمه مکارم شیرازی، ناصر، ج ۲، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۳ ش.
۱. ابن عربی، ابو عبدالله محیی الدین محمد؛ تفسیر ابن عربی؛ تحقیق: سمیر مصطفی رباب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
 ۲. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ تحقیق: علی عبدالباری عطیة، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
 ۳. جوادی آملی، عبدالله؛ هدایت در قرآن؛ ج ۲، قم: نشر اسراء ۱۳۸۵ ش.
 ۴. دیلمی، حسن بن ابی الحسن؛ إرشاد القلوب؛ قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
 ۵. رازی، فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
 ۶. سروش، عبدالکریم و بهمن پور، محمدسعید؛ خاتمت و ولایت؛ قم: نشر سمپاد، ۱۳۸۹ ش.
 ۷. سیوطی، جلال الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
 ۸. شاکر، محمدتقی؛ «منابع علم امام علیه السلام»؛ قم، دانشکده علوم حدیث قم، ۱۳۹۰ ش.
 ۹. شریف لاهیجی، محمد بن علی؛ تفسیر شریف لاهیجی؛ تحقیق: میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۳ ش.
 ۱۰. صافی، لطف الله؛ امامت و مهدویت؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
 ۱۱. صدوق؛ محمد بن علی بن بابویه؛ الامالی؛ تهران: انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ ش.
 ۱۲. علل الشرائع؛ قم: انتشارات مکتبه الداوری، بی تا.
 ۱۳. عیون أخبار الرضا (ع)؛ تهران: انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.
 ۱۴. معانی الاخبار؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱ ش.
 ۱۵. صفار، محمد بن حسن بن فروخ؛ بصائر الدرجات؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ۱۴۰۴ ق.
 ۱۶. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
 ۱۷. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی؛ الاحتجاج؛ مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
 ۱۸. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
 ۱۹. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
 ۲۰. الامالی؛ قم: انتشارات دارالتقافة، ۱۴۱۴ ق.
 ۲۱. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۴، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.
 ۲۲. عیاشی، محمد بن مسعود؛ کتاب التفسیر؛ تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.
 ۲۳. فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم؛ تفسیر فرات الکوئی؛ تحقیق: محمدکاظم محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ ق.
 ۲۴. فیض کاشانی، ملاحسن؛ تفسیر الصافی؛ تحقیق: حسین اعلمی، ج ۲، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ ق.
 ۲۵. قدردان قراملکی، محمدحسن؛ امامت؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸ ش.
 ۲۶. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم؛ تفسیر قمی؛ قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ ق.
 ۲۷. کشی، محمد بن عمر؛ رجال الکشی؛ مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.
 ۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ ش.

۲۹. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۳۰. محقق خراسانی، محمدکاظم؛ کفایة الاصول؛ قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۳۱. مفید، محمد بن علی؛ الارشاد؛ قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، «الف».
۳۲. —؛ الاختصاص؛ قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، «ب».
۳۳. هلالی کوفی، سلیم بن قیس؛ کتاب سلیم بن قیس؛ قم: انتشارات الهادی، ۱۴۱۵ ق.